



پایبندی به سنت و آثار آن

نوشتهٔ شیخ علامه
محمد بن صالح العثیمین
غفر الله له ولوالديه وللمسلمین

Sponsored by

مؤسسة سليمان بن عبدالعزيز الراجحي الخيرية
Sulaiman Bin Abdulaziz Al Rajhi Charitable Foundation



پایندی به سنت و آثار آن

بنام الله رحمت گستر مهربان

سخنان مجری برنامه

ستایش از آن الله و درود و سلام بر رسول الله، صلوات وسلام الله بر او

باد، و بعد:

خوشحالیم - و فکر کنم شما هم خوشحال باشید - که در این شب مبارک با عالمی بزرگوار دیدار می کنیم که وقت و تلاش بسیاری را در خدمت علم و طلاب علم مبذول داشته اند، و برای آن چیزی جز اجر و پاداش پروردگار جهانیان نخواستند؛ ایشان پدر بزرگوار، شیخ محمد بن صالح العثیمین، عضو هیئت علمای بلندپایه و امام و خطیب مسجد جامع بزرگ در عنیزه، و استاد شعبه قصیم دانشگاه امام محمد بن سعود اسلامی هستند. همگی از ایشان برای پذیرش کریمانه درخواست مسئولان جشنواره نخست مدینه برای القای سخنرانی «تمسک به سنت و آثار آن» متشکریم و دعای خیر داریم؛ سخنرانی ای که در این دانشگاه خوشنام، دانشگاه اسلامی مدینه با همکاری کمیسیون فرهنگی جشنواره نخست مدینه برگزار می شود.

خوش وقتم که پدر بزرگوار، شیخ محمد بن صالح العثیمین نفع الله بعلمه
را برای القای این سخنرانی و پاسخ به پرسشهای مکتوب در پایان آن
دعوت کنم. لطفا بفرمایید.

*

پای بندی به سنت و آثار آن

ستایش از آن الله است، حمد او را می گوئیم و از او یاری و آمرزش می خواهیم، و به درگاهش توبه می کنیم، و از بدی های نفس خویش، و کارهای ناشایست خود به الله پناه می بریم، الله هر که را هدایت کند او گمراهگری نخواهد داشت، و هرکه را گمراه سازد او هدایتگری نخواهد یافت، و گواهی می دهم که معبودی به حق نیست جز الله که تنها و بی شریک است، و گواهی می دهم که محمد بنده و پیامبر اوست، که الله ایشان را با هدایت و دین حق فرستاد، پس رسالت را تبلیغ نمود، و امانت را ادا کرد، و برای امت خیرخواهی کرد، و در راه الله چنان که شایسته است جهاد نمود، تا آنکه وفاتشان سر رسید، درود و سلام بسیار الله بر او و بر آل و اصحابش، و همه کسانی باد که تا قیامت به نیکی از آنان پیروی کنند. اما بعد، در این شب، شب پنجشنبه نهم ماه رجب سال ۱۴۱۹، خوشحالم که با برادرانم از اهل مدینه - اهل طیبه - در سالن دانشگاه اسلامی دیدار داشته باشم، و از الله تعالی خواهانم که این دیدار را دیداری مبارک و سودمند بگرداند.

موضوع سخنرانی چیزی است که شنیدید، دربارهٔ آثار تمسک به سنت نبوی؛ زیرا سنت نبوی خواهر قرآن کریم است؛ زیرا حجتی است بر بندگان و بندگان مکلف به عمل به آن هستند؛ همانطور که مکلفند به قرآن عمل کنند.

سنت نبوی: هر سخن یا کردار یا اقراری است که از پیامبر - صلی الله علیه وعلی آله وسلم - ثابت شده باشد و عمل به آن واجب است، کاملاً همانند قرآن؛ جز آنکه استدلال کننده به قرآن تنها به یک نظر و تأمل نیازمند است، اما کسی که به سنت استدلال می کند نیازمند دو نگاه است:

دربارهٔ قرآن، شخص مستدل نیازمند است به این نگاه کند که آیا نصی که به آن استناد کرده دلالتی بر حکمی که با این نص به آن استدلال کرده دارد؛ و شکی در این نیست که مردم بر حسب علم و فهم خود در این باره دچار اختلاف بسیار می شوند.

مردم - بر حسب علم و فهم خود و بر اساس ایمانشان به الله عزوجل و بزرگداشت حرمت‌های الهی، در فهم دلالت قرآن کریم اختلاف می کند.

اما کسی که به سنت استدلال می کند نیازمند دو نظر است:

نخست: نظر در ثبوت سنت از - رسول الله صلی الله علیه وسلم -، زیرا احادیث ضعیف و ساختگی بسیاری در سنت وارد شده، بنابراین استدلال کننده به نظر در صحیح بودن و ثبوت آن از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - نیاز دارد.

برای همین علما رحمهم الله کتب رجال را تالیف کردند، و در مصطلح الحدیث (علوم حدیث) دست به تالیف زدند تا سنت صحیح از ضعیف جدا شود.

اما نظر دوم مانند نظر در قرآن است، یعنی [نظر در] دلالت نص بر حکمی که برایش به آن نص استناد کرده است؛ و مردم در این باره اختلاف بسیار دارند؛ و الله عزوجل خطاب به پیامبرش - صلی الله علیه وسلم - می فرماید:

﴿... وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...﴾ [النساء: 113]

{و الله کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد} [نساء: ۱۱۳]،

بسیاری از علما، «حکمت» را به سنت تفسیر کرده اند.

و الله تعالى به طاعت خودش و طاعت پیامبر امر کرده؛ و می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ ...﴾ [النساء: 59]

{ای کسانی که ایمان آورده اید، الله را اطاعت کنید و پیامبر را

اطاعت کنید} [نساء: ۵۹]،

و امر به طاعت پیامبر مستلزم آن است که سنت او دلیلی شرعی باشد

که عمل به آن واجب است.

و الله متعال می فرماید:

﴿... وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا﴾

[الجن: 23]

{و هر کس از الله و پیامبرش نافرمانی کند، بیگمان، آتش جهنم از

آن اوست؛ جاودانه در آن خواهد ماند} [جن: ۲۳]؛

و ثبوت وعید و تهدید علیه کسی که از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - سرپیچی می کند، دال بر آن است که سنت او کاملاً همانند قرآن حجتی است ملزم.

و الله متعال می فرماید:

﴿... وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُم عَنْهُ فَأَنْتَهُوا...﴾ [الحشر: 7]

{و آنچه را پیامبر به شما داد آن را برگزید و آنچه شما را از آن

بازداشت باز ایستید} [حشر: ۷]؛

و این آیه - اگرچه درباره اموال فیء است - اما همان مال فیء هم بر

اساس اجتهاد پیامبر - صلی الله علیه وعلی آله وسلم - تقسیم شد، و اگر ما

ملزم به پذیرش آن هستیم، پس احکام شریعت من باب اولی باید [از ایشان]

پذیرفته شود. و الله متعال می فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ

الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ [الأحزاب: 21]

{بی تردید، در [رفتار و گفتار] رسول الله، سرمشق نیکویی برایتان است؛ برای هر کس که به الله و روز آخرت امید دارد و الله را بسیار یاد می کند} [احزاب: ۲۱]،

تأسی به رسول الله - صلی الله علیه وسلم - بنابر مقتضای ادله قرآن شامل کارهایی است که پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - انجام داده اند و آنچه بنابر سنتشان انجام داده اند. و پیامبر - صلی الله علیه وعلی آله وسلم - در خطبه جمعه فرمودند: «امابعد [بدانید که] بهترین سخن کتاب الله است، و بهترین رهنمود، رهنمود محمد - صلی الله علیه وسلم - است». و ایشان - صلی الله علیه وسلم - به پایبندی به سنتشان تشویق نموده فرموده اند: شما را به گرفتن و پیروی از سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت یافته تشویق میکنم؛ به آن تمسک جوید و آن را با بن دندان عقل خود بگیرید.

و نصوص در این معنا پرشمار است.

بی شک زیانمند و شکست خورده است کسی که بگوید: «عمل [واجب] نیست مگر به آنچه در قرآن آمده» و همینطور دچار تناقض شده؛ زیرا اگر بگوید «تنها عمل به آنچه در قرآن آمده واجب است»، می‌گوییم: قرآن نیز به وجوب پیروی از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - امر نموده؛ حال اگر راست می‌گویی باید حکم بر اساس آنچه در سنت آمده را بپذیری. و پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به این دسته از مردم اشاره کرده و فرموده اند: «کسی از شما را تکیه زده بر تختش نیابم که وقتی امری از او امر من به او رسید بگوید: نمی‌دانیم! هر آنچه در کتاب الله آمده را پیروی می‌کنیم؛ حال آنکه کتاب و مانند آن به همراهش به من داده شده است». سپس بسیاری از آیات مُجَمَّل است که تبیین نشده مگر در سنت؛ حال اگر بگوییم آنچه در سنت آمده را بر نمی‌گیریم، بسیاری از آیات مجمل باقی می‌ماند که به آن عمل نخواهد شد، و این بسیار خطرناک است؛ برای همین می‌گوییم: سنت پیامبر - صلی الله علیه وسلم - در وجوب عمل بر حسب آنچه از آن دلیل برمی‌آید - وجوب یا استحباب یا اباحه یا کراهت و یا تحریم - همانند قرآن است. و سلف صالح بر سنت پیامبر - صلی الله علیه وعلی آله

وسلم - بودند، و در عمل به آن کوتاهی نمی کردند، و از آن جلوتر نمی رفتند، و اگر امری از نزد رسول الله - صَلَّی الله علیه وسلم - به آنان می رسید، چنان به آن عمل می کردند که امر الله عزوجل را عملی می کردند. و صحابه وقتی پیامبر - صَلَّی الله علیه وسلم - آنان را به چیزی امر می کرد نمی پرسیدند که آیا این از روی وجوب است یا برای استحباب؟ بلکه بدون توضیح خواهی و پرسش بیشتر به آن گردن نمی نهادند. برای همین جای تاسف دارد که برخی از مردم وقتی امر پیامبر را می شنوند، می گویند: «آیا این برای وجوب است یا برای استحباب؟»؛ سبحان الله! چگونه ممکن است؟ چگونه چنین پرسشی را مطرح می کنیم؟ در حالی که الله تعالی می فرماید:

﴿... أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾ [النساء: 59]

{ای کسانی که ایمان آورده اید از الله متعال اطاعت کنید و از

رسول الله و ولی امر (حکمرانان) خویش اطاعت کنید} [نساء: ۵۹]؟!

آنچه را به آن امر شده ای انجام بده، که اگر آن امر از روی ایجاب باشد تو به وظیفه ات عمل کرده ای، و اگر بر سبیل استحباب باشد کاری انجام داده ای که پاداش دارد.

نمی توان چیزی را در اثبات این آورد که هرگاه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - صحابه را به کاری امر می کرد می گفتند: «آیا این امر از روی وجوب است یا از روی استحباب؟».

بله، اگر پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به آنان توصیه ای و مشورتی کند، اینجا می پرسند [که این صرفاً یک مشورت و توصیه است یا یک واجب شرعی] چنانکه در حدیث بریره - رضی الله عنها - آمده که ایشان کنیز بودند (آزاد نبودند) و مردی به نام مغیث با ایشان ازدواج کرده بود، پس عایشه - رضی الله عنها - ایشان را آزاد کردند و وقتی که آزاد شدند، پیامبر - صلی الله علیه وسلم - ایشان را مخیر نمود که با همسرش باقی بماند [یا نکاح را فسخ کند] پس ایشان نکاح را فسخ کردند، اما همسرشان - رضی الله عنه - می خواست او را نگه دارد، و در بازارهای مدینه در پی او بود و می گریست که شاید از تصمیم خود صرف نظر کند، اما ایشان -

رضی الله عنها - از تصمیم خود بر نمی گشت، پس پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به ایشان [از روی مشورت] توصیه کرد که به نزد همسرش مغیث برگردد، ایشان پرسیدند: یا رسول الله، اگر شما مرا امر می کنید، پس می شنوم و اطاعت می کنم، و اگر مشورت [و توصیه] است، من رغبتی به او ندارم.

اینجا ایشان پرسش را مطرح می کنند؛ زیرا اگر امر باشد قطعا از آن اطاعت می کند، اما اگر مشورت باشد، می تواند آن را بپذیرد یا نپذیرد.

مهم آنکه: من برادر طالب علم خود را نصیحت می کنم که اگر امری از سوی الله و پیامبرش به آنان رسید دیگر درباره این [که آیا این امر وجوب است یا استحباب] توضیح نخواهند؛ چنانکه الله عزوجل می فرماید:

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا...﴾ [النور: 51]

{سخن مؤمنان - هنگامی که به سوی الله و پیامبرش فراخوانده می شوند تا میانشان داورى کند - فقط این است که مى گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم؛ و اینان همان رستگارانند} [نور: ۵۱]،

و الله عزوجل مى فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ...﴾ [الأحزاب: 36]

{برای هیچ مرد و زن مؤمنى شایسته نیست که وقتى الله و رسولش به کارى فرمان مى دهند، [در اجرای آن فرمان،] اختیاری داشته باشد} [الأحزاب: ۳۶].

آرى، اگر انسان مرتکب مخالفت امر شد، آنگاه مى پرسد که آیا این امر برای وجوب بوده که در این صورت برای ارتکاب مخالفت توبه مى کند، زیرا ترک واجب، گناه است، و اگر برای استحباب بود مسئله آسان است؛ اما پیش از آن، سینه ات را برای اوامر الله و پیامبرش وسیع گردان و بگو:

﴿...سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا...﴾ [النور: 51]

{شنیدیم و اطاعت کردیم} [نور: ۵۱]،

وانجامش بده؛ برای انسانی که قصد امتثال امر الله تبارک و تعالی و پیامبرش را دارد، این همان چیزی است که شایسته است.

و این بسیار مهم است که انسان معانی نصوص و مقتضای حقایق شرعی و قرائنی که باید مورد توجه قرار گیرد را بفهمد تا دچار لغزش نشود و هلاک نگردد؛ زیرا برخی از مردم به پیروی از پیامبر - صلی الله علیه و علی آله وسلم - حریصند، اما چیزی را که گمان می کند درست است انجام می دهد حال آنکه درست نیست، و این مثالهای فراوانی دارد:

از جمله: برخی از مردم را می بینیم که در نماز به هنگام برخاستن از تشهد نخست در حالی که هنوز نشسته و کاملاً بلند نشده رفع یدین می کند به گمان آنکه این سنت است، اما سنت برخلاف این است؛ سنت آن است که رفع یدین نکند مگر هنگامی که برخاسته باشد، چنانکه در حدیث عبدالله بن عمر - رضی الله عنهما - آمده است. همچنین از این جمله فهم برخی از

مردم درباره قول صحابه است که: «یکی از ما [در نماز] کعب پایش را به کعب کناری اش می چسباند و شانه اش را به شانه او» آنان از این سخن صحابه چنین می فهمند که یعنی باید پاهایش را آنقدر باز کند که به کعب پاهایشان به هم بچسبد؛ حال آنکه قضیه به این صورت نیست؛ بلکه معنای سخن صحابی این است که آنان صف هایشان را چنان منظم و صاف تشکیل می دادند که آن را با کعب پاهایشان برابر می ساختند؛ یعنی کسی از بغل دستی اش عقبتر یا جلوتر نبود؛ و اگر چنین بود که [بنابر تصور اینان] پاهایشان را باز می کردند باید می گفتند: پاهایشان را از هم باز می کردند؛ حال آنکه مشخص است که اگر پاهایت را باز کنی، شانه ها از هم دور خواهد شد.

حاصل آنکه: مهم آن است که معنای نصوص را [به درستی] بفهمیم.

سپس باید دانست که پیروی از سنت آثار پسندیده ای دارد:

از جمله: انسان می داند که برای خود امامی دارد که به او اقتدا می کند، و او رسول الله - صلی الله علیه و علی آله وسلم - است؛ و آنگاه است که محبت رسول الله - صلی الله علیه و علی آله وسلم - در دل او ایجاد می

شود؛ مثال: دو نفر برحسب سنت وضو می گیرند، اما یکی از آن دو احساس می کند که به رسول الله - صلی الله علیه وسلم - اقتدا می کند، گویا دارد او را در حال وضو می بیند، و دیگری از این احساس غافل است؛ اینجا تاثیر پذیری قلب اولی بیشتر از دومی است؛ زیرا دومی در حال غفلت وضو گرفته، اما اولی احساس می کرد که در حال پیروی از رسول الله - صلی الله علیه وعلی آله وسلم - و در حال تأسی به ایشان است، و سخن ایشان - صلی الله علیه وسلم - را در نظر داشته که می فرماید: «هر کس همانند این وضوی من وضو گیرد، سپس دو رکعت بگزارد که در آن با خود سخن نگوید (دلش مشغول چیز دیگری نباشد)؛ گناهان گذشته اش برای او آمرزیده می شود».

همچنین در نماز: بسیاری از مسلمانان که الحمدلله در پی عمل به سنت هستند، بر اساس سنت نماز می گزارند، اما [در حین انجام آن] این را از یاد می برند که در هر حرکت و هر گفتار [در حال نماز] به رسول الله - صلی الله علیه وسلم - اقتدا کرده اند؛ و این نوعی غفلت است؛ اما اگر انسان هنگام نماز احساس کند که به رسول الله - صلی الله علیه وعلی آله وسلم -

تأسی جسته، انگار ایشان را در حال نماز می بیند، متوجه تاثیر بزرگی در دلش می شود. و باید دانست که یکی از آثار تمسک به سنت آن است که انسان بدعت را رد خواهد کرد؛ زیرا پیامبر - صلی الله علیه وسلم - می فرماید: «بهترین سخن، کتاب الله است، و بهترین رهنمود، رهنمود محمد - صلی الله علیه وسلم - است، و بدترین امور [در دین]، امور نوساخته است»؛

ایشان امور نوساخته را مقابل سنت قرار داده اند؛ پس اگر بدعت [نقطه] مقابل سنت باشد، هرچه انسان بیشتر به سنت پیامبر - صلی الله علیه وعلی آله وسلم - تمسک جوید، این باعث دورتر شدن او از بدعت می شود و می بینی که بدعت را رد خواهد کرد، برای انسان ممکن نیست که عبادت الله را انجام دهد، مگر با چیزی که الله عزوجل مشروع ساخته؛ زیرا او پیرو سنت است؛ و این از آثار بسیار والا [ی پیروی از سنت] است، یعنی دور انداختن بدعت ها، زیرا او متمسک به سنت است.

دور انداختن بدعتها و بد دانستن آن از نعمتهای پروردگار در حق بنده است، و این - یعنی دوری از بدعت - مانند دوری از شرک است، زیرا

همه عبادات کامل نمی شود مگر با اخلاص نیت منافی با شرک، و اخلاص در پیروی که منافی بدعت است.

از فواید تمسک به سنت و آثار پسندیده آن این است که شخص متمسک به سنت خود الگو و امام می شود، و کسی نمی تواند بر او ایرادی بگیرد؛ زیرا آنکه عبادت را از روی تقلید امامی از ائمه مسلمان انجام می دهد، شاید خللی در کار او وارد شود و به آسانی ممکن است به او گفته شود: «دلیلت بر این کار چیست؟»؛ اما آنکه پایبند به سنت است، کسی نمی تواند در کار او خلل و ایرادی بیابد، اگر بگویند: دلیلت چیست؟» خواهد گفت: «این کار رسول الله - صلی الله علیه وسلم - است»، و این در صورتی است که آن [سنتی] عملی باشد؛ و اگر سخن باشد؛ خواهد گفت: «این سخن ایشان - صلی الله علیه وسلم - است»؛ بنابراین، او در دژی استوار است، زیرا در میان دیوارهای سنت محمدی قرار گرفته است. از دیگر آثار پسندیده سنت این است که انسان از اخلاق پیامبر - صلی الله علیه وعلی آله وسلم - چیزی به دست می آورد، زیرا پیامبر - صلی الله علیه وسلم - برانگیخته شدند تا مکارم اخلاق را کامل کنند و الله تعالی ایشان را بر گرامی ترین اخلاق

سرشته اند؛ و اگر انسان به سنت او پایبند باشد، بر اخلاقی خواهد بود ستوده شده، و این او را به الله عزوجل نزدیک خواهد کرد؛ زیرا پیامبر - صلی الله علیه وسلم - می فرماید: «کامل ترین مؤمنان از نظر ایمان، نیکو اخلاقترین آنان هستند».

و از آثار تمسک به سنت پاک این است که انسان در مورد دین الله در مرتبه ای میان غلو کننده و سهل انگار قرار می گیرد؛ زیرا اسلام دینی است میانه که در آن نه افراط است و نه تفریط، بلکه میان این و آن در مرتبه وسط قرار گرفته است؛ پیرو سنت در مسیرش به سوی الله عزوجل و عبادت او، میان غالی و جافی (افراط کار و تفریط کار) قرار دارد، و هر چیز را در جایگاه خودش قرار می دهد.

من در این باره دو مثال می آورم:

مثال نخست: رفتار جاهل بر اساس آنچه شایسته حال اوست.

مثال دوم: رفتار با شخصی که از روی عمد کاری را انجام می دهد،

چنانکه شایسته اوست.

مثال: نخست: شخصی وارد مسجد پیامبر - صلی الله علیه وسلم - شد و در گوشه ای از گوشه های مسجد نشست و شروع به ادرار کرد، مردم او را نهی کردند و بر سرش فریاد کشیدند، اما پیامبر - صلی الله علیه وعلی آله وسلم - فرمود: «جلوی [ادرار] او را نگیرید» و «رهایش کنید» یعنی بگذارید ادرار کند، حال آنکه بیشتر شدن ادرار به معنای آلوده تر شدن مسجد است، اما رسول الله - صلی الله علیه وسلم - در این کارشان حکمتی داشتند که صحابه - رضی الله عنهم - آن را نمی دانستند. آن بادیه نشین ادرارش را کامل کرد، سپس پیامبر - صلی الله علیه وعلی آله وسلم - امر کردند تا دلوئی از آب بر آن بریزند، در نتیجه آن محذور که آلودگی مسجد بود با این پاکسازی برطرف شد؛ اما آن بادیه نشین: پیامبر - صلی الله علیه وعلی آله وسلم - او را فراخواند و فرمود: «این مساجد برای چیزی از این آزار یا ناپاکی شایسته نیست، بلکه برای نماز است و خواندن قرآن». یا چنانکه ایشان - صلی الله علیه وسلم - فرمودند. آنگاه آن بادیه نشین گفت: خداوند من و محمد را رحمت کن، و همراه ما کسی دیگر را رحمت نکن.

ببین رفتار پیامبر - صلی الله علیه وسلم - با این شخص چگونه بود.

تمسک به سنت باید مانند پیامبر - صلی الله علیه وسلم - باشد؛ که جاهل را نهیب نمی زد و سرزنش نمی کرد و گناهکار نمی دانست، اما با حکمت با او رفتار می کرد.

و مثال دوم: پیامبر - صلی الله علیه وسلم - مردی را دید که انگشتی از طلا به دست دارد، پس آن را با دستان گرمی اش از انگشت او جدا کرد و به زمین انداخت و فرمود: «یکی از شما اخگری از آتش برمی دارد و در دستش می کند؟»، می بینی رفتار پیامبر - صلی الله علیه وسلم - با این مرد و آن اعرابی متفاوت بود؛ وقتی پیامبر - صلی الله علیه وسلم - رفت، به آن مرد گفتند: انگشتت را بردار، گفت: به الله سوگند، انگشتی را که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - برداشت، برنمی دارم. همچنین در تمسک به سنت دعوت به رحمت و مهربانی و نرمش و تواضع نهفته است؛ پیامبر - صلی الله علیه وسلم - با کودکان شوخی می کردند و به آنان سلام می گفتند، و بر اشتباهات آنان شکیبایی می ورزیدند؛ چنانکه با آن کودکی که پرندۀ کوچکی به نام نغیر داشت و با آن بازی می کرد - چنانکه کودکان می کنند

- رفتار کردند که وقتی آن پرنده مرد، پیامبر - صلی الله علیه وعلی آله وسلم - [برای کم کردن غم آن کودک] با او شوخی می کرد و می گفت: «ای اباعمیر، نغیر چه کرد؟» و این نوعی ملاطفت و شوخی است.

و روزی حسن بن علی در حالی که ایشان در حال سجده بود آمدند و بر پشت ایشان سوار شدند، پس پیامبر - صلی الله علیه وسلم - در [برخاستن از] سجده تاخیر کردند، و چون سلام دادند به صحابه گفتند که فرزند ایشان بر پشت ایشان سوار شده بود، و ایشان خواستند که او را رها کند تا از [بازی] سیر شود.

اللهم صل وسلم علیه.

آیا کسی از ما چنین می کند؟! اگر هم چنین بکند بسیاری از مردم بر او خرده می گیرند، اما محمد - صلی الله علیه وسلم - از روی مهربانی با کودکان و راضی کردن آنان چنین می کرد.

بسیاری از ما با کودکان مهربان و رحیم نیستیم بلکه به تندگی با آنان رفتار می کنیم، آنطور که اگر کودکی با نهایت ادب وارد مجلسی شود می

گویند: «برگرد پیش پدر و مادرت!» یا مانند آن، و اگر به آن گفته شود که چرا چنین رفتاری کردی؟ خواهد گفت: «می ترسم شلوغ کند».

لا اله الا الله! الله تعالى می فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ

الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴿٦١﴾﴾ [الأحزاب: 21]

{بی تردید، در [رفتار و گفتار] رسول الله، سرمشق نیکویی برایتان

است؛ برای هر کس که به الله و روز آخرت امید دارد و الله را بسیار

یاد می کند} [احزاب: ۲۱].

بنابراین، تمسک به سنت آثار با ارزش و زیبایی دارد، اما این نیازمند

آگاهی به سنت است؛ برای همین برادرانم - طلاب علم - را تشویق به

شناخت سنت پیامبر - صلی الله علیه و علی آله وسلم - می کنم؛ تا آنکه

بتوانند به آن عمل کنند و به آن فرا بخوانند؛ زیرا این بهتر و ماندگارتر

است.

در اثنای سخنم گفتم که تمسک به سنت، لازمه اش بد دانستن بدعت و طرد بدعت و دوری از آن است.

به این مناسبت و چون در این ماه حرام یعنی ماه رجب هستیم، آنچه را امکانش بود درباره اقوال و افعال این ماه نوشته ام که دوست دارم برای شما بخوانم، امید که الله آن را سودمند گرداند:

۱- ماه رجب یکی از چهار ماه حرام است. این ماه ها: ذوالقعدة، ذوالحجه، و محرم است که این سه ماه پی در پی هستند، و رجب که جدا از آنها بین دو ماه جمادی و شعبان است. این چهار ماه ویژگی های مشخص دارند که در آن مشترکند، و تنها مختص به رجب نیست.

علما در این باره که کدام یک از این ماه ها بهتر است، اختلاف نظر دارند.

برخی از شافعیان گفته اند: رجب؛ اما نووی و دیگران این قول را ضعیف دانسته اند.

و گفته شده: محرم، این را حسن بصری گفته، و نووی آن را ترجیح داده است.

و گفته شده: ذی الحجه، و این از سعید بن جبیر و دیگران نقل شده، که بهتر به نظر می آید.

این را [ابن رجب] در «لطائف المعارف» گفته است.

می گویم: همین درست است؛ زیرا در ماه ذی الحجه دو مزیت یکجا شده است: اینکه از ماه های حج است، و روز حج اکبر در آن قرار دارد، و [دوم اینکه] از ماه های حرام است.

۲- ماه رجب، ماهی است که اهل جاهلیت آن را بزرگ می داشتند، و همانند دیگر ماه های حرام، نبرد را در آن حرام می شمردند.

مسلمانان دربارهٔ تحریم نبرد در این ماه اختلاف کرده اند:

اکثر علما رحمهم الله بر این رای هستند که تحریم نبرد در این ماه منسوخ شده، و در این ماه - و دیگر ماه های حرام - شروع نبرد - یعنی نبرد علیه کفار - جایز است، به دلیل عموم ادله در این باره.

اما صحیح آن است که شروع نبرد در این ماه ها حرام است، اما اگر آنان با ما جنگیدند یا آنکه نبرد مورد نظر ادامه نبردی بود که در ماه های حلال شروع شده بود، اشکالی ندارد.

۳- رجب ماهی است که اهل جاهلیت آن را به روزه گرامی می داشتند، اما از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - چیزی درباره روزه خاص ماه رجب به صحت نرسیده است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در مجموع الفتاوی خود (۲۹۰/۲۵) می گوید: «اما روزه خاص رجب، احادیث آن همه ضعیف و بلکه موضوع است (یعنی به دروغ به رسول الله - صلی الله علیه وسلم - نسبت داده شده است) و علما به هیچ یک از آنها استناد نمی کنند، و از آن دست احادیث ضعیف نیست که بشود در فضایل به آن استناد جست، بلکه عموم آن از احادیث ساختگی دروغین است».

تا آنجا که می گوید: «از عمر به صحت رسیده که دست مردم را می زد تا در ماه رجب دست در [ظرف] غذا کنند، و می فرمود: آن را به رمضان شبیه نسازید.

و ابوبکر صدیق - رضی الله عنه - وارد خانه شد و دید خانواده اش کوزه هایی برای آب خریده اند و آماده روزه شده اند. فرمود: این چیست؟! گفتند: رجب است! فرمود: می خواهید آن را شبیه رمضان سازید؟! و آن کوزه ها را شکست».

حافظ ابن رجب در «لطائف المعارف» اثر عمر بن الخطاب را مانند آنچه در «فتاوی» آمده ذکر کرده، و بر آن افزوده است: «رجب را اهل جاهلیت گرامی می داشتند، پس چون اسلام آمد، ترک شد».

۴- عرب ماه رجب را بزرگ می داشتند و در آن عمره می گزاردند؛ زیرا آنان در ماه ذی الحجه به حج می رفتند و ماه رجب پس از محرم در نیمه سال قرار دارد، پس در آن عمره می کردند؛ تا بدین ترتیب کعبه در پایان سال و نیمه سال با حجاج و عمره گزاران آباد شود.

وی در «لطائف المعارف» می گوید: «عمره در رجب را برخی مستحب دانسته اند [از جمله] عمر بن الخطاب و دیگران، و عایشه چنین می کرد، و همچنین ابن عمر و ابن سیرین از سلف نقل کرده که آنان چنین می کردند».

۵- در ماه رجب نمازی هست به نام «نماز رغائب» که در اولین شب جمعه این ماه، بین مغرب و عشاء ادا می شود، و دوازده رکعت دارد، و به روشی عجیب ادا می شود. حافظ ابن حجر در کتاب «تبیین العجب بما ورد فی فضل رجب» از آن یاد کرده است.

نووی در «شرح المذهب» (۵۴۸/۳) می گوید: «نماز معروف به نماز رغائب که دوازده رکعت است و در اولین جمعه رجب، میان مغرب و عشاء ادا می شود و [همچنین] نماز شب نیمه شعبان که صد رکعت است.

هر دو نماز [فوق] بدعت و منکری زشت هستند، و نباید به سبب یاد شدن آن در کتاب «قوت القلوب» و «احیاء علوم الدین» و به حدیثی که این دو نماز در آن یاد شده فریب خورد؛ زیرا همه آنها باطل است، همینطور نباید به سبب آنکه برخی از امامان در حکم این نمازها دچار اشتباه شده اند و درباره استحباب این دو نماز برگه هایی را نوشته اند، فریفته شد، زیرا آن ها در این باره به خطا رفته اند.

شیخ امام، ابومحمد، عبدالرحمن بن اسماعیل مقدسی کتابی نفیس دربارهٔ ابطال این دو نماز نگاشته، و در آن به نیکی به این بحث پرداخته است، الله تعالی او را رحمت کند».

چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه در مجموع الفتاوی (۱۲۴/۲۳) می گوید: «نماز رغائب به اتفاق امامان دین بدعت است، و رسول الله - صلی الله علیه وسلم - و خلفای او آن را سنت نکرده اند، و هیچ یک از امامان دین همانند مالک و شافعی و احمد و ابوحنیفه و ثوری و اوزاعی و لیث و دیگران آن را مستحب ندانسته اند، و حدیثی که در این باره روایت شده به اجماع حدیث شناسان، دروغ است». ابن رجب در «لطائف المعارف» می گوید: «برای ماه رجب نمازی خاص به آن به صحت نرسیده است، و احادیث روایت شده دربارهٔ فضیلت نماز رغائب در اولین شب جمعهٔ ماه رجب، دروغی است باطل که صحیح نیست».

وی می گوید: «متقدمان از این [نماز] یاد نکرده اند؛ چون این [نماز] بعد از آنها ساخته شده است، و اولین ظهور آن پس از [سال] چهارصد [بعد

از هجرت] بوده؛ برای همین متقدمان یادی از آن نکرده اند، و درباره اش سخن نگفته اند».

شوکانی در «الفوائد المجموعة» (۴۸) می گوید: «حافظان (علمای بزرگ حدیث) بر این اتفاق نظر دارند که این (یعنی نماز رغائب) موضوع (ساختگی) است»، تا آنجا که می گوید: «کسی که دارای کمترین آگاهی از علم حدیث باشد، درباره ساختگی بودن شک نمی کند». و می گوید: «فیروزآبادی در «المختصر» می گوید: این به اتفاق ساختگی است، و مقدسی نیز چنین می گوید».

وی - یعنی شوکانی - در کتاب مذکور حدیثی را درباره فضیلت نماز شب نیمه رجب آورده و می گوید: «این جوزقانی از انس به صورت مرفوع روایت کرده، اما ساختگی است و روایانش عده ای مجهولند».

۵- برخی از مردم در ماه رجب به مدینه نبوی می روند و این زیارت را «زیارت رجبیه» می نامند، و آن را از سنت های مؤکده می دانند، و در آن به زیارت اماکنی می روند:

برخی از این زیارتها مشروع است، مانند زیارت مسجد نبوی و مسجد قبا و قبر پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و قبر دو یار ایشان و بقیع و قبور شهدا در احد.

و برخی نامشروع است، مانند مسجدی که به آن مسجد غمامه گویند، و مسجد قبلتین و مساجد هفتگانه.

این زیارت - زیارت رجبیه - در سخن علما اصل و اساسی ندارد، و به نظر می آید در دورانه‌های متاخر ساخته شده باشد، و شکی در این نیست که مسجد نبوی یکی از مساجدی است که به قصد آن بار سفر بسته می شود، یعنی مسجد الحرام و مسجد النبی - صلی الله علیه وسلم - و مسجد الاقصی، اما خاص گرداندن این کار به ماهی مشخص یا روزی خاص، نیازمند دلیلی خاص است، اما اینجا دلیلی برای خاص گرداندن رجب به این کار نیست. بنابراین، قرار دادن این کار به عنوان سنتی که با آن به الله تعالی نزدیکی جسته شود در این ماه به خصوص، بدعتی است ناپذیرفتنی؛ به دلیل سخن پیامبر - صلی الله علیه وسلم - : «هرکس کاری انجام دهد که امر ما بر آن نباشد، آن [کار] مردود است»، و در لفظی دیگر:

«هرکس در این امر ما چیزی را نو پدید آورد که از آن نباشد، پس آن [کار] مردود است». یعنی به صاحبش بازگردانده می شود (از او پذیرفته نمی شود).

۶- در بین مردم در دوران های متاخر، شب بیست و هفتم ماه رجب به عنوان شب اسراء و معراج معروف است، و برای این مناسبت جشنهایی برگزار می کنند و چه بسا روزش را تعطیل رسمی قرار دهد، و این نیازمند اثبات دو چیز است:

امر نخست: از نظر تاریخی.

امر دوم: برگزاری جشن از نظر تعبدی.

درباره مورد اول، علما اختلاف نظر دارند.

ابن کثیر در «البدایة والنهاية (۱۱۹/۳) از زهری و عروه روایت کرده که این واقعه «یک سال پیش از خارج شدن پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به مدینه بود است»؛ در نتیجه این واقعه در ربیع الاول رخ داده است.

و از سدی روایت است که گفت: «شانزده ماه پیش از هجرت ایشان بوده است»؛ که در این صورت در ذی القعدة اتفاق افتاده است.

حافظ عبدالغنی مقدسی در سیرتش حدیثی را آورده که سندش صحیح نیست و بر اساس آن [اسراء] در شب بیست و هفتم رجب بوده است.

برخی از مردم هم مدعی اند که آن در اولین شب جمعه رجب است یعنی همان شب رغائب که آن نماز معروف را در آن شب ساخته اند، اما اصل و اساسی ندارد و الله اعلم» پایان سخن ایشان به معنا یا به نص.

سفارینی در شرح عقیده اش (۲/۲۸۰) از واقعی از رجالش روایت کرده که اسراء و معراج در شب شنبه، هفدهم رمضان سال دوازدهم پس از مبعث، هجده ماه پیش از هجرت رخ داد».

همچنین او از برخی شیوخ خود روایت کرده که گفتند: رسول الله - صلی الله علیه وسلم - را در شب هفدهم ربیع الاول، یک سال پیش از هجرت به اسرا بردند.

و ابومحمد بن حزم در این باره ادعای اجماع کرده است.

و این قول ابن عباس، و عایشه - رضی الله عنهم - است.»

سپس سخنی از ابن جوزی را نقل کرده که این مناسبت در ربیع الاول یا رجب یا رمضان، بوده است.

و حافظ ابن حجر در «فتح الباری» (۲۰۳/۷) باب معراج از صحیح بخاری می گوید: «علما در این باره بر چیزی بیش از ده قول اختلاف نظر کرده اند، از جمله اینکه این واقعه یک سال پیش از هجرت بوده؛ و این قول ابن سعد و دیگران است، و نووی همین را قطعی دانسته، و اینکه این واقعه ۸ ماه یا ۶ ماه یا ۱۱ ماه یا یک سال و دوماه یا یک سال و سه ماه یا یک سال و پنج ماه یا ۱۸ ماه یا سه سال یا پنج سال پیش از هجرت بوده، و گفته شده که در ماه رجب بوده و این را ابن عبدالبر حکایت کرده، و نووی آن را با صیغه قطع در «الروضة» نقل کرده است.»

اما برخی گفته اند که این را در «الروضة» نیافته اند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه چنانکه شاگردشان ابن قیم در «زاد المعاد» در اثنای نقل برتری برخی از ایام و ماه ها بر یکدیگر از ایشان نقل کرده، می

گوید: «اما کسی که می گوید شب اسراء بهتر از شب قدر است؛ اگر منظورش این است که این شبی که در آن پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به اسراء رفت، و نظیر همین شب (سالگرد آن) در هر سال برای امت محمد بهتر از شب قدر است به طوری که قیام و دعا در آن بهتر از شب قدر باشد، این سخنی است باطل که هیچ یک از مسلمانان نگفته اند، و فساد آن به قطع از دین اسلام دانسته می شود. این در صورتی است که دانسته شود اصلاً این شب اسراء چه شبی است؛ چگونه است که هیچ دلیل واضحی مبنی بر ماه یا دهه یا عین این شب وجود ندارد، بلکه هرآنچه در این باره نقل شده منقطع و مورد اختلاف است، و در آن چیزی نیست که بتوان به قطع گفت [همان شب اسراء است] و مسلمانان شبی را که گمان می رود شب اسراء است، برای قیام یا [عبادت] دیگری خاص قرار نداده اند».

تا آنجا که می گوید: «از هیچ یک از مسلمانان سراغ نداریم که برای شب اسراء فضیلتی بر دیگر شبها قائل باشد، به ویژه بر شب قدر، و صحابه و کسانی که به نیکی از آنان پیروی کرده اند، شب اسراء را برای

امری ویژه نمی ساختند و از آن [شب] یاد نمی کردند، برای همین دانسته نمی شود که آن چه شبی بوده».

این مورد نخست دربارهٔ اسراء و معراج است، و مشخص شد که تاریخ دقیق اسراء و معراج و اینکه در چه شبی یا ماهی یا سالی بوده، ثابت و مشخص نیست.

اما امر دوم، یعنی قرار دادن این شب به عنوان عید و جشن گرفتن آن، و سخنرانی و خواندن روایات موضوع یا بسیار ضعیف دربارهٔ اسراء و معراج در این شب؛ کسی که از هوای نفس آزاد باشد و حقیقت این [مراسم را بداند] در این شک ندارد که این از بدعت‌های نوساخته در اسلام است؛ زیرا جشن گرفتن چنین شبی نه در دوران صحابه و نه در دوران تابعین که به نیکویی از آنان پیروی کرده اند معروف نبوده، و در اسلام تنها سه عید داریم: عید فطر و عید قربان، و این دو عید سالی یک بار تکرار می شوند، و سوم: روز جمعه است که عید هفتگی است و دیگر جز این سه، در اسلام عیدی دیگر نیست. و باید دانست که که حقیقت پیروی از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - «تمسک به سنت ایشان با انجام کاری است که ایشان

انجام داده، و ترک [عمل] در آنچه ترک کرده، است»، پس هر که بر آن بیفزاید یا کم کند، پیروی او دچار نقص شده، اما افزودن بدتر است؛ زیرا این نوعی سبقت گرفتن از الله و پیامبر اوست، و مستلزم لوازمی است که هر عاقلی - چه رسد به مؤمن - می داند از بزرگترین بلاهاست، و برای کمال مؤمن همین بس که عبادت الله تعالی را با آنچه الله بر زبان رسول الله - صلی الله علیه وسلم - مشروع ساخته انجام دهد، و همین برای نقص انسان کافی است که بر آنچه الله و پیامبرش مشروع ساخته اند بیفزاید. بنابراین، مؤمن از این برحذر باشد که در دین الله تعالی چیزی را نوآوری کند که هوای نفس و دلخواهش آن را زیبا تشخیص داده؛ زیرا پیامبر - صلی الله علیه وسلم - نسبت به این کار هشدار داده اند، و در خطبه های جمعه از آن برحذر می داشته، می فرمودند: «اما بعد [بدانید که] بهترین سخن کتاب الله است، و بهترین رهنمون، رهنمون محمد - صلی الله علیه وسلم - است و بدترین امور، امور نوساخته است، و هر بدعتی گمراهی است»؛ این در «صحیح مسلم» آمده، اما در روایت نسائی آمده است: «و هر گمراهی در آتش است».

از الله تعالى خواهانيم كه ما را با سخن پايدار در زندگي دنيا و در
آخرت ثابت قدم گرداند و از فتنه هاي آشكار و پنهان در امان بدارد، همانا
او بخشنده و گرامي است.

این چند برگه را در اثنای سخنرانی ای تحت عنوان «تمسک به سنت و آثار آن» در سالن سخنرانی های دانشگاه اسلامی مدینه به تاریخ پنجشنبه ۱۴۱۹/۷/۹ هجری قمری ایراد کردیم.

و شاید چیزی را در اثنای این سخنرانی افزوده یا کم کنیم.

به قلم نویسنده آن:

محمد بن صالح العثیمین

در تاریخ ۱۴۱۹/۷/۱۳

*

پرس و پاسخ

بسم الله الرحمن الرحيم

الله متعال، پدر بزرگوار ما را برای این سخنانی بالارزش جزای خیر دهد و با ایشان و علمشان به اسلام و مسلمانان سود رساند.

اینجا پرسشهای بسیاری داریم و امیدواریم به اندازه وقتی که داریم اینجا برخی از آنها را مطرح می کنیم، و بقیه سوالات را برای پدر بزرگوار می گذاریم که بعدا فرصتی برای پاسخ به این سوالات بیابند.

سوال اول: سوال من این است: من امام یک مسجد هستم، اما در این مسجد نماز نمی خوانم؛ و عذر من این است که کار من سخت است، و مسجد از خانه ام بسیار دور است؛ حکم حقوقی که من می گیرم چیست؟ مخصوصا آنکه بسیاری مانند من هستند. نصیحت شما برای من و آنان چیست؟ پاسخ: الله به شما برکت دهد! این پرسش بسیار مهم است؛ بعضی از مردم رسماً مسئولیت امامت یک مسجد یا مؤذنی را برعهده می گیرد، اما در حقیقت این کار را انجام نمی دهد؛ یعنی حقوق می گیرد، و سپس

یکی دیگر را با نصف آن حقوق یا کمتر به جای خودش می گذارد، و به این صورت ادامه می دهد.

شیخ الاسلام - رحمه الله - در «کتاب الوقف» از «اختیارات» بیان کرده که این از جمله موارد خوردن مال به باطل است: یعنی اینکه انسان کاری را با حقوقی بیشتر بگیرد، سپس دیگری را به جای خودش با حقوقی پایین تر قرار دهد [یعنی خودش حقوق کامل آن کار را بگیرد اما انجامش ندهد و دیگری را با حقوق کمتر به جای خودش بگذارد]. ایشان - رحمه الله - درست می گویند.

اما اگر جماعت مسجد را کلا رها کرده، و کسی دیگر را هم به جای خودش نگذاشته، این بدتر و بدتر است، زیرا برای او حلال نیست که به عنوان امام مسجد باقی بماند و در آن نماز نگذارد، بلکه باید این مسئولیت را رها کند، و الحمدلله کسانی جز او هستند که امامت را بر عهده گیرند.

به این مناسبت می گویم: حتی کارمندانی که از چند روز و یا چند ساعت از حضور در محل کارشان غیبت می کنند، حتی بعضی به شکل روزانه دیر در محل کارشان حاضر می شوند، و بدتر و تلخ تر از آن،

کسانی که وقت حضورشان را بر اساس همان وقت رسمی ثبت می کنند، اما یک ساعت یا بیشتر تاخیر کرده اند، و پیش از پایان وقت کاری بیرون می روند؛ این حرام است، و برخلاف امانتداری است. اگر فرض کنیم که ساعات کاری در هفته به سی و پنج ساعت می رسد، و هر روز یک ساعتش را کم کند، یعنی: پنج ساعت از این سی و پنج ساعت را کم کرده. اکنون چه باعث می شود حقوق او به طور کامل برایش حلال باشد؟ چه چیزی این [پنج ساعت اضافه] را برای او مباح کرده است؟! اگر این شخص یک درهم از صد درهم حقوقش کم می شد آن را مطالبه نمی کرد؟ چطور از خودش نمی خواهد که به ساعات کاری اش وفادار باشد؟! و این را باید دانست که انسان اگر خودش را به جدیت در کار، و رسیدن سر وقت و خارج شدن در هنگام پایان وقت عادت دهد، این برایش آسان خواهد شد، اما اگر به تنبلی خو بگیرد انجام وظیفه برایش سخت خواهد شد؛ و از پیامبر - صلی الله علیه و علی آله وسلم - ثابت است که فرمودند: «مؤمن قوی بهتر و نزد الله محبوبتر از مؤمن ضعیف است، و در هر دو خیر است؛ به آنچه به سود تو است حریص باش، و به الله استعانت بجو و

اظهار عجز نکن؛ و اگر مصیبتی به تو رسید نگو: اگر اینکار می کردم چنین و چنان می شد، زیرا «اگر» [دروازه را برای] کار شیطان می گشاید»، و در قرآن کریم آمده است:

﴿...إِنَّ خَيْرَ مَنْ أَسْتَجَرْتَ الْقَوِيَّ الْأَمِينُ﴾ [القصص: 26]

{بهترین کسی که می توانی به کار بگیری، آن است که نیرومند و امانتدار باشد} [قصص: ۲۶].

اما امانتداری کسی که در رختخواب خود خوابیده و یک ساعت و دو ساعت از وقت کارش می گذرد کجاست؟ بنابراین واجب آن است که انسان خودش را محاسبه کند، و تقوای پروردگارش را پیشه سازد.

*

سؤال دوم: مضمون سؤال این است که شخصی در اثنای طواف بی وضو شده، اما به طوافش ادامه داده و عمره اش را کامل کرده است. آیا عمره او درست است؟ پاسخ: برخی از علما گفته اند که یکی از شروط درستی طواف این است که با وضو باشد؛ بر این اساس، عمره او درست

نیست، و همچنان بر احرام خود باقی مانده، و از الان واجب است که لباس خود را در بیاورد و لباس احرام بپوشد، و به مکه برود و طواف و سعی را انجام دهد، و مویش را بتراشد یا کوتاه کند. و برخی دیگر از علما گفته اند: وضو شرطِ درستی طواف نیست، و این انتخاب شیخ الاسلام ابن تیمیه - رحمه الله - است و بر این اساس: عمره این شخص صحیح است؛ زیرا طوافش درست است، و اگر طواف درست باشد، سعی او نیز درست است، و عمره اش کامل است. سؤال سوم: در برخی از کشورهای مسلمان این عادت هست که برای رفع حاجات، قرآن کریم را به صورت گروهی ختم می کنند، یعنی مثلا برای به دست آوردن جایگاه یا شغل؛ حکم این کار چیست؟ لطفا توضیح دهید، بارک الله فیکم. پاسخ: می دانیم که قرآن کلام الله است، و کسی که آن را بخواند برای هر حرفی حسنه ای دارد، و هر حسنه به اندازه ده برابر آن است؛ و آنچه هدف اخروی دارد، جایز نیست که انسان برایش قصد ثواب دنیا کند. از سوی دیگر چه کسی گفته که قرائت قرآن سبب به دست آوردن شغل یا کسب و کار و مانند آن است؟! قرآن شفای هر دردی است، شفای آنچه در سینه هاست، شفای بیماری های

دل است و همچنین بیماری های بدن؛ اما آیا وارد شده که قرائت قرآن سبب کسب روزی است؟! سبب کسب روزی، تقوای الله عزوجل است؛ زیرا حق تعالی می فرماید:

{و آنکه تقوای الله را پیشه سازد، برایش راه برون رفتی قرار می دهد، و او را از آنجا که در حساب نمی آورده، روزی می دهد} [طلاق: ۲-۳].

می گوئیم: این کسانی که قرائت قرآن را بدون دلیل [از شرع] وسیله ای برای کسب روزی قرار می دهند، به آنان می گوئیم: دلالتان برای این کار چیست؟! اما درباره تقوای الله، بله، این سبب روزی است، چنانکه الله می فرماید:

﴿... وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...﴾
[الطلاق: 2-3]

{و آنکه تقوای الله را پیشه سازد، برایش راه برون رفتی قرار می دهد، و او را از آنجا که در حساب نمی آورده، روزی می دهد} [طلاق: ۲-۳].

سؤال چهارم: بعضی از مردم می گویند که کار اکثریت دلیل بر درستی آن کار است، و به حدیث «علیکم بالسواد الأعظم» (پیرو سواد اعظم باشید). نظر شما چیست؟ پاسخ: این استدلال درست نیست؛ زیرا الله تعالی می فرماید:

﴿... فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...﴾ [النساء: 59]

{پس هر گاه در چیزی دچار اختلاف شدید آن را بازگردانید} به نزد چه کسی؟ {به نزد الله و پیامبر} [نساء: ۵۹]،

نگفت آن را به اکثریت برگردانید؛ و مسئله، مسئله رای گیری در پارلمان یا مانند آن نیست، بلکه قضیه دلیل از کتاب الله یا از سنت رسول - الله صلی الله علیه وسلم - است؛ بنابراین واجب، بازگشت به چیزی است که کتاب و سنت دال بر آن باشد، اگرچه جز یک نفر بر آن نباشد. اما «علیکم بالسواد الأعظم» اگر صحیح باشد، منظور از سواد اعظم مسلمانانی هستند که به سنت متمسک هستند؛ زیرا کلمه «اعظم» (بزرگتر) به معنای

«اکثر» نیست، بلکه به معنای منزلت والاتر است، و والا منزلت تر کسی است که سخن با کتاب الله و سنت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - موافق باشد. این در صورتی است که این حدیث صحیح باشد، و گمان می کنم که این اثری از ابن مسعود یا دیگری باشد.

*

سؤال پنجم:

حکم سپردن پول در بانکها چیست؟

پاسخ:

سپردن پول در بانکها در هنگام نیاز اشکالی ندارد؛ زیرا بعضی از مردم دلیل می آورند که گذاشتن پولها در خانه خطرناک است؛ برای همین برای در امان بودن پولها آن را در بانک می گذارند.

و اگر بانکها تنها بر اساس ربا تعامل می کردند؛ می گفتیم پولت را هرگز در بانک نگذار، اما بانکها منبع درآمد دیگری غیر از ربا دارند؛ بنابراین اموالی که در آن به ودیعه نهاده شده مخلوطی از حلال و حرام

است، و این برای انسان جایز می‌سازد که در صورت ترس از دست رفتن پولش آن را نزد بانک بگذارد، اما در این حالت بانکهایی را که کمتر ربوی هستند انتخاب می‌کند. اینجا باید به نکته مهمی اشاره کنم: مردم سپردن پول نزد بانکها را ودیعه می‌نامند، اما این درست نیست؛ زیرا ودیعه نزد علما آن است که انسان مالش را به عنوان امانت نزد شخصی بگذارد و آن شخص در آن مال تصرف نکند؛ اما وقتی مالی نزد بانکها نهاده می‌شود، بانک آن را در صندوق خودش می‌گذارد و با خرید و فروش در آن تصرف می‌کند و اهل علم این را قرض می‌نامند؛ برای همین به صراحت گفته‌اند که اگر شخصی مالش را نزد دیگری گذاشت و سپس به او اجازه تصرف در آن مال داد، اینجا ودیعه به قرض تغییر می‌یابد و فرق میان ودیعه (امانت) و قرض واضح است؛ چون ودیعه اگر بدون تعدی و سهل انگاری از سوی شخصی که آن را نگه داشته از بین برود، او ضمان ندارد (عوضش را نمی‌دهد)، اما قرض در هر صورت شامل ضمان می‌شود.

*

سؤال ششم: این قاعده را بسیار از معاصرین می شنویم که همواره آن را تکرار می کنند؛ اینکه: حول آنچه درباره اش اتفاق نظر داریم با هم متحد شویم و یکدیگر را درباره آنچه درباره اش اختلاف نظر داریم معذور بداریم؛ این سخن چقدر درست است؟ پاسخ: پاسخ بخش اول آن درست است؛ اینکه بر اساس آنچه مورد اتفاق ماست با هم متحد شویم. اما جزء دوم نیاز به تفصیل و توضیح دارد: اگر در مورد آنچه درباره اش دچار اختلاف شده ایم دلیلی وجود دارد که سخن یکی از دو طرف صحیح است، و این اختلاف، اختلافی نیست که اجتهاد در آن روا باشد، در این حالت نمی گذاریم کسی قول خطا را بگوید مگر آنکه سخنش را انکار می کنیم؛ مثلاً: اگر کسی درباره عقیده با ما دچار اختلاف شد ساکت نمی نشینیم؛ زیرا عقیده - الحمدلله - اصولش مشخص است، و اجماع سلف صالح بر آن معلوم است، بنابراین بر هرکه در این مورد با ما مخالفت کند انکار می کنیم. اما در آن دست از مسائل فقهی که اختلاف در آن رواست، آری، اینجا ممکن نیست که برخی از ما کار برخی دیگر را در مسائلی که اجتهاد در آن رواست، انکار کند؛ زیرا اگر از مخالف ایراد بگیری، این یعنی

مدعی شده ای که سخن تو درست است و قول او اشتباه است؛ و این احتمال وجود دارد که تو بر اشتباه باشی یا او اشتباه کرده باشد.

سپس انسان هرگاه بخواهد مردم را بر قول خود مجبور سازد و مخالف خود را گمراه بداند، خود را در جایگاه پیامبری قرار داده، زیرا پیامبر است که معصوم است، اما اجتهاد تو برای توسل و اجتهاد دیگران برای خودشان.

اما مشکل این است که برخی از مردم این اختلاف روا را عاملی برای دوستی و دشمنی قرار می دهند، و مخالفش را بد می دارند و نزد مردم او را نکوهش می کنند، حال آنکه اجتهاد در این مسائل رواست؛ این کار اشتباه است و این روش، مخالف راه و روش صحابه است؛ زیرا صحابه - رضی الله عنهم - در چیزهای بسیاری اختلاف می کردند، و با این حال هیچ یک از آنها علیه دیگری سخن نمی گفت و او را گمراه نمی دانست؛ بسیاری از حاضران با داستان صحابه ناآشنا نیستند، آن هنگام که پیامبر - صلی الله علیه و علی آله وسلم - از غزوۀ احزاب بازگشتند و یکی از گروه هایی که در نبرد احزاب [علیه مسلمانان] شرکت داشتند، بنی قریظه بودند

که پیمان خود را شکستند؛ پس جبرئیل به نزد رسول الله - صلی الله علیه وسلم - آمد، و ایشان را امر کرد تا به سوی بنی قریظه خارج شود، و پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به صحابه امر نمود تا به سوی بنی قریظه بروند، و خطاب به آنان فرمود: «کسی از شما نماز عصر را نخواند مگر در بنی قریظه»: پس بیرون رفتند، و در میانه راه وقت نماز عصر فرا رسید؛ برخی گفتند: نماز را ادا می کنیم تا وقتش بیرون نرود، و برخی گفتند: نماز نمی گزاریم؛ زیرا پیامبر - صلی الله علیه وعلی آله وسلم - فرمودند: «کسی از شما نماز عصر را ادا نکند مگر در بنی قریظه»؛ پس گروهی نماز را ادا کردند، و گروهی آن را به تأخیر انداختند؛ و پیامبر - صلی الله علیه وسلم - کار هیچ یک را انکار نکردند و هیچ یک را نکوهش نکردند؛ و خود آنان نیز در دلهایشان دچار اختلاف نشدند و کسی دیگری را گمراه ندانست. بنابراین در مسائل اختلافی که در آن اجتهاد رواست، برای انسان جایز نیست که مردم را مجبور به پذیرش رای خودش کند، وگرنه مدعی پیامبری شده است؛ اما مسائلی که اختلاف در آن روا

نیست - به ویژه در مسائل عقیده - در این موارد اقرار و اعتراف به خطای دیگری و پذیرش آن جایز نیست.

*

سؤال هفتم: آیا تفسیر نام «شکور» که از نامهای الله است به «غفور» جایز است؟ و فرق بین این و تفسیر «رحمت» به اراده نیکوکاری چیست؟

پاسخ: این جایز نیست؛ جایز نیست که نام «شکور» را که از نامهای الله است، به «غفور» تفسیر کنیم، زیرا شکور آن کسی است که در برابر کار ستوده شده عطا کند و پاداش دهد، اما غفور یعنی کسی که گناه بندگان را می پوشاند؛ فرق است بین کسی که از مطیع خود تشکر می کند، و کسی که آنکه معصیتش را کرده مغفرت می کند؛ پس جایز نیست که این را با آن تفسیر کرد؛ زیرا تفاوت کامل بین این دو واضح است. بخش دوم از سؤال:

تفاوت بین این و بین تفسیر رحمت به اراده نیکوکاری چیست؟

پاسخ:

رحمت نیز ربطی به مسئله شکور و غفور ندارد؛ زیرا رحمت معنایش آن است که الله جل و علا با جلب نعمتها برای بندگان، و دفع نقت ها از آنان در حقشان مهرورزی می کند.

اما تفسیر رحمت - یعنی رحمت الله - به اراده نیکوکاری، این نیز غلط است؛ زیرا اراده نیکوکاری از لوازم رحمت است اما [همه] رحمت نیست؛ رحمت: صفتی است ذاتی برای الله عزوجل که با آن هرکس را بخواهد مورد رحمتش قرار می دهد، و یکی از آثار رحمت او اراده نیکوکاری در حق خلق است.

و تفسیر رحمت به اراده نیکوکاری و همچنین خود نیکوکاری جایز نیست؛ زیرا اینها همه از مقتضیات و لوازم رحمت هستند، نه [همه] رحمت.

*

سؤال هشتم: آیا خرید و فروش اسپرم حیوانات و انتقال آن از حیوان نر به حیوان ماده به قصد بارداری آن جایز است؟ پاسخ: از رسول الله - صلی

الله علیه وسلم - ثابت است که ایشان از [گرفتن پول در برابر] بارور سازی توسط حیوان نر نهی کردند؛ یعنی پول جفت گیری حیوان ماده توسط حیوان نر؛ و این از همان جنس است، و بلکه از آن بلیغ تر است، زیرا آن بارور سازی شاید برای نر زیان داشته باشد، اما این زیانی ندارد، و کاری که غیر مسلمانان انجام می دهند معتبر نیست؛ زیرا اینها چیزی برایشان مهم نیست [جز پول]؛ پس گفته می شود: فروش این چیزها (اسپریم حیوان) مانند گرفتن پول برای بارور ساختن ماده توسط نر است، و پیامبر - صلی الله علیه وسلم - از آن نهی کرده است.

و بدتر از آن و زشت تر آن است که اسپریم انسان به کسی که فرزند نمی آورد فروخته شود، تا این جنین [که در اصل از اسپریم دیگری به وجود آمده] به او نسبت داده شود؛ که این کار از بزرگترین گناهان کبیره است والعیاذ بالله!

*

سؤال نهم: قول راجح از اقوال سلف - رحمهم الله جمیعا - درباره این سخن رسول الله - صلی الله علیه وسلم - چیست که می فرماید: «الله آدم را

بر چهره خود آفرید؟ لطفا توضیح دهید، جزاکم الله خیرا. پاسخ: این سؤال بسیار مهمی است، نه برای خود این سؤال بلکه از این جهت که بر ما واجب است درباره آن صفات الله که در قرآن و سنت آمده ایمان بیاوریم و تسلیم شود؛ و نپرسیم که: چگونه و چرا؟ زیرا پرسش و تعمق در این امور غیبی شاید به هلاکت انسان منجر شود؛ و او را به وادی انکار یا تمثیل بکشاند. «همانا الله، آدم را بر چهره اش آفرید» و در لفظی: «بر چهره رحمان»، و این لفظ در بخاری ثابت است؛ اما آیا صحابه - رضی الله عنهم - درباره معنای آن از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - پرسیدند؟ یا آنکه آن را پذیرفتند و تسلیم شدند؟ پاسخ بدون شک دومی است؛ و سراغ نداریم که یکی از صحابه گفته باشد: «یا رسول الله، منظور از بر چهره اش چیست؟!»؛ پذیرفتند، اما [این پذیرش را] بر اساس یک اصل بزرگ بنا کردند، و آن عدم مماثلت (عدم همانندی) است؛ زیرا الله تعالی می فرماید:

﴿...لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: 11]

{چیزی همانند او نیست و اوست آن شنوای بینا} [شوری: ۱۱].

و حتی اگر گفتیم که صورت [برای او] ثابت است، به قطع می‌گوییم که همانند چهره مخلوق نیست، و اینکه چهره آدم، همانند چهره الله عزوجل نیست.

آیا این سخن پیامبر - صلی الله علیه وسلم - را ندیده اید که: «اولین گروهی که وارد بهشت می‌شوند بر چهره ماه شب بدر هستند»؛ آیا لازمه «بر چهره ماه شب بدر هستند» تماثل و همانندی است؟! نه چنین الزامی نیست؛ ما نیز ایمان داریم که الله آدم را بر چهره خود آفرید، اما بدون تماثل؛ بنابراین آیه محکم که:

﴿... لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: 11]

{چیزی همانند او نیست و اوست آن شنوای بینا} [الشوری: 11].

برخی از سلف نیز گفته‌اند: معنای «علی صورته» (بر چهره خود) یعنی آنکه الله تعالی این چهره را در بهترین اعتدال برگزید؛ انسان را آفرید و او را تصویرگری نمود و هماهنگ ساخت؛ پس شایسته این چهره ای که

الله به آن اهتمام و توجه داشته، نیست که زشت انگاشته شود یا بر آن زده شود. (زدن بر چهره جایز نیست)

اما قول نخست به سلامت نزدیکتر است؛ زیرا قول دوم شامل نوعی تاویل است و قول نخست را بنابر حقیقت آن برمی گیریم بر این اساس که الله آدم را بر چهره اش آفرید، اما بدون مماثلت و همانند دانستن.

*

سؤال دهم: برخی از علمای مورد اعتماد گفته اند: قوی ترین دلیل بر رد مجاز در قرآن این است که نفی مجاز جایز است، اما در قرآن چیزی نیست که نفی ش جایز باشد؛ اما چیزی که برای من محل اشکال است، این است که در قرآن اخباری آمده و این اخبار بسیار است، و در مورد خبر هم صحیح است که به صاحبش گفته شود که او راستگوست یا دروغگو، اما در قرآن چیزی نیست که تکذیبش جایز باشد. لطفا توضیح دهید، چرا که الله خیرا.

پاسخ: معنای سخن علمایی که خبر را اینگونه تفسیر کرده اند که «آنچه درست است به صاحبش گفته شود که در آن صادق است یا کاذب»، منظورشان ذات خبر است، بدون در نظر گرفتن گوینده اش، یعنی: آن چیزی است که می توان درباره اش گفت که راست است یا دروغ، یعنی به اعتبار خود خبر نه به اعتبار گوینده اش؛ مثلاً: خبری که الله عزوجل داده است، اصلاً این احتمال درباره اش نیست که گفته شود که دروغگو است، و خبر مسئله کذاب که مدعی پیامبری شد، هرگز ممکن نیست که بگوییم: او صادق است. اما مسئله مجاز در قرآن یا در غیر قرآن: این موضوعی اختلافی است و اختلاف در این مسئله اختلافی طولانی و گسترده است؛ اما باید این را بدانیم که الفاظ، قالب معانی است، و این سیاق [کلام] است که معنای [الفاظ] را تعیین می کند؛ بنابراین، کلمه در مکانی که هست و در سیاقش، بر همان اساس سیاق معنا می شود، بدون در نظر گرفتن لفظ. و اگر گفتیم: این [معنا در این سیاق] حقیقت [این لفظ و این] کلام است [نه مجاز]، بسیاری از اشکالات برطرف می شود؛ مثلاً منظور از لفظ

«قریه» (روستا) شاید مردم روستا باشد و شاید منظور، بناها و ساختار آن باشد؛ مثلاً این سخن حق تعالی که:

﴿...إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ...﴾ [العنکبوت: 31]

{ما اهل این قریه را هلاک خواهیم کرد} [عنکبوت: ۳۱]،

منظور بنای آن روستاست، و آنجا که می فرماید:

﴿وَسَّالِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا...﴾ [یوسف: 82]

{و از قریه ای که در آن بودی بپرس} [یوسف: ۸۲]،

منظور اهل آن است. بنابراین می بینی که یک کلمه را در یک جا باید به معنای خود روستا و بناهایش، و در جای دیگر باید آن را به معنای اهل آن تفسیر کرد.

و برای هیچ عاقلی ممکن نیست که بگوید: این سخن فرزندان ایوب به پدرشان که

﴿وَسَّالِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا...﴾ [یوسف: 82]

{از قریه ای که در آن بودیم بپرس} [یوسف: ۸۲]،

احتمالا معنایش آن است که می خواستند یعقوب به نزد ساختمان ها و دیوارها برود و از آنها بپرسد. چنین چیزی ممکن نیست.

و این همان انتخاب شیخ الاسلام ابن تیمیه است: اینکه مجاز نه در لغت و نه در قرآن وجود ندارد؛ زیرا معنای کلمه از سیاقش تعیین می شود، و اگر معنایش بر اساس سیاق مشخص شد، در همان سیاق، حقیقت است، و اینگونه اشکالات بسیاری رفع می شود.

از جمله مواردی است که قائلان به وجود مجاز در قرآن به آن استدلال می کنند، این سخن حق تعالی است که:

﴿... فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ...﴾ [الكهف: 77]

{پس آن دو آنجا دیواری دیدند که می خواهد فرو ریزد} [کهف:

۷۷]،

می گویند: خواستن (اراده) تنها از موجود ذی شعور برمی آید، حال آنکه دیوار شعور ندارد؛ این بر اساس فهم آنان است. اما می گوییم: بلکه دیوار هم اراده دارد؛ زیرا پیامبر - صلی الله علیه وسلم - درباره کوه احد می فرماید: «ما را دوست دارد و او را دوست می داریم»، و محبت، خاصتر از اراده است؛ چه کسی می تواند بگوید: «دیوار اراده ندارد» در حالی که الله می فرماید: {می خواست فرو ریزد}؟ جز فهم برخی از مردم که گفته اند: «اراده رخ نمی دهد مگر از سوی ذی شعور»؛ اما حدیث «کوه احد، کوهی است که ما را دوست می دارد و او را دوست می داریم»، محبت را برای کوه اثبات می کند.

حال اگر کسی بگوید: از کجا بدانیم که دیوار می خواهد فرو بریزد؟ می گوییم: با کج شدن آن یا ترک خوردنش، می دانیم که می خواهد فرو بریزد.

*

سؤال یازدهم: آیا میان کارهای پیامبر - صلی الله علیه وسلم - که بر اساس طبیعت و عادتشان انجام می دادند، و کارهایی که پیروی اش بر ما

لازم است، باید تفاوت قائل باشیم؟ جزاکم الله خیرا. پاسخ: پاسخ: این پرسش مهمی است، والحمدلله اهل اصول فقه به طور کامل به آن پاسخ داده اند: می گوئیم: «جِبَلِّی» یعنی بر اساس عادت، مانند تشنگی و نوشیدن آب به هنگام تشنگی، و همینطور غذا خوردن ایشان هنگام گرسنگی، همه اینها مواردی است که فطرت و طبیعت به آن فرا می خواند.

پوشیدن ازار و ردا و عمامه، اینها جزء عادت هستند؛ اما گذاشتن مو، امری است مورد اختلاف؛ برخی گفته اند این تعبدی است و بعضی گفته اند جزء عادت است، و راجح آن است که این امری است بر حسب عادت.

اما آنچه قصد تعبد در آن آشکار است، تعبدی به حساب می آید؛ و این در صورتی دانسته می شود که آن چیز یک امر جِبَلِّی (بر حسب طبیعت مانند خوردن و نوشیدن) یا بر حسب عادت (مانند نوع لباس) نباشد؛ زیرا اصل در اعمال ایشان - صلی الله علیه وسلم - آن است که تعبدی است.

*

سؤال دوازدهم: منظور از کلمه «منهج سلف صالح» چیست؟ و نشانه کسی که از این منهج پیروی می کند چیست؟ و آیا حتما باید از این منهج و روش پیروی کرد؟

پاسخ: «منهج سلف صالح» یعنی پیروی از روش آنان در عقیده، و در عبادت، و در رفتار؛ بنابراین، این عبارتی است بس گسترده.

و می توانیم درباره هر مسئله ای به طور جدا حکم دهیم که این از روش و منهج سلف است یا مخالف منهج سلف؛ اما [به طور کلی] منهج سلف یعنی: روش آنان در عبادت، و معامله، و سلوک، و شبیه آن.

نشانه پیرو منهج سلف این است که: به اخلاق آنان متخلق باشد و در امور دین و دنیا به کارهای آنان تأسی جوید، و کسی که خواهان سلامت است باید از منهج نیک آنان پیروی کند.

*

سؤال سیزدهم: وسایلی که بتوان با آن سنت و عمل به آن را به درستی دانست چیست؟ پاسخ: اولاً: این را بدان که فهم، نعمتی است از سوی الله

عزوجل که انسان نمی تواند با کسب خودش به آن دست یابد؛ بلکه فضل است از سوی الله عزوجل؛ برای همین، هنگامی که ابوجحیفه از علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - پرسید که: «آیا رسول الله - صلی الله علیه وسلم - شما را به چیزی ویژه ساختند؟» و منظورش این بود که آیا برای شما توصیه خلافت کردند، چنانکه در آن هنگام مشهور شده بود، فرمود: «نه، قسم به آنکه دانه را شکافت و جان را آفرید! ما را به چیزی ویژه نساخت، مگر فهمی که الله تعالی درباره قرآن به کسی می دهد، و آنچه در این صحیفه آمده است». گفت: «در این صحیفه چیست؟» فرمود: «عقل - یعنی دیه - و آزادی اسیر، و اینکه مسلمان در برابر کافر کشته نشود».

و مردم در مورد فهم اختلاف بسیار زیادی با هم دارند؛ برای همین می بینی که عالمی از این حدیث ده حکم استخراج می کند، و برخی بسیار بیشتر، و برخی نمی توانند چیزی از آن استنباط کنند.

گفته اند که مردی کتاب «فروع» در فقه امام احمد را حفظ کرد، و این «فروع» کتاب بزرگی است، اما این مرد حکم هیچ مسئله ای را نمی دانست، چون از فهم بی نصیب بود؛ برای همین دوستانش او را به عنوان

نسخه ای از آن کتاب با خود می بردند و هرگاه درباره مسئله ای دچار مشکل می شدند، می گفتند: فلانی، فلان باب یا فلان فصل از کتاب را برایمان بخوان، و چون آن را می خواند، حکم را از آنچه او خوانده بود می گرفتند؛ و این فضل الله است که به هر کس بخواهد عطا می کند.

اما از جمله اسباب فهم: تمرین بر کتاب و سنت و تدبر و تامل و مراجعه به سخن علمایی پیش از خود می باشد.

*

سؤال چهاردهم: شخصی درباره آثار و توجه به آثار [تاریخی و دینی] و زیارت آن می پرسد و می خواهد در این باره توصیه ای داشته باشید، حفظکم الله. پاسخ: به نظر ما توجه به این آثار اگر سودمند باشد اشکالی ندارد، اما اگر وسیله ای شود برای پرستش الله عزوجل با خارج شدن به سوی این آثار، و اعتقاد به اینکه این آثار تاثیری دارد؛ اینجا شایسته است که این آثار برداشته شود و چه بسا واجب است. زیرا امیر المؤمنین عمر - رضی الله عنه - وقتی خبردار شد که گروهی به نزد درختی که پیامبر - صلی الله علیه وعلی آله وسلم - زیر آن بیعت رضوان را انجام دادند می

روند، امر کرد که آن درخت را قطع کنند؛ و الحمدلله که خداوند این درخت را به دست این خلیفه قطع کرد و اگر تاکنون باقی بود چه می شد؟! مردم بیش از کعبه به حج آن می رفتند؛ زیرا بسیاری از انسان ها به سوی باطل گرایش دارند.

اثاری که می گویند دو نوع است:

نخست: آثاری که اصل و اساسی ندارد؛ مشخص است که از بین بردن این آثار بهتر است.

ثانیا: آثاری که اصل و اساسی دارد؛ اینجا نگاه می کنیم که آیا شرع، زیارت و نگاه به این آثار را مشروع دانسته یا خیر؟ اگر نه، بهتر ترک آن است.

مثالی می آورم: غار حرا؛ جایی که وحی در آغاز، آنجا بر رسول الله - صلی الله علیه وسلم - نازل شد. اما آیا آنجا محلی است بزرگوار که بالا رفتن از آن تعبد است؟ پاسخ: خیر، هرگز؛ و اگر محلی بود قابل بزرگداشت که بالا رفتن به آن نوعی تعبد بود، اولین کسی که چنین می

کرد خود رسول الله - صلى الله عليه وسلم - و اصحاب ایشان - رضی الله عنهم - بودند.

همین را می توان درباره غار ثور گفت.

*

سؤال پانزدهم: شخصی درباره دعوت در سرزمین کفر می پرسد؛ آیا این بهتر از زندگی در مدینه یا مکه است؟ پاسخ: بدون شک دعوت به الله از بهترین کارهایی است که انسان انجام می دهد. دعوت به الله در سرزمین کفر اگر نتیجه و اثر داشته باشد، بهتر از ماندن در مکه یا مدینه است؛ زیرا پیامبر - صلى الله عليه وسلم - به هدف دعوت از مکه به طائف رفتند، و صحابه - رضی الله عنهم - وقتی که دست به آن فتوحات زدند، از مکه و مدینه به سرزمین های دعوت رفتند. اما اگر این دعوت فایده ای ندارد، آنگاه اقامت در مکان فاضل بهتر است؛ برای همین علما - رحمهم الله - در این اختلاف کرده اند که کدام یک بهتر است: اینکه انسان در مکه زندگی کند یا در مدینه؟ و هر یک در این باره نظر داده اند. شیخ الاسلام ابن تیمیه

- رحمه الله - می گوید: «اقامت در همان جایی بهتر است که در آن ایمان و تقوایش بیشتر شود».

با این پاسخ دیدارمان را به پایان می رسانیم، و امید داریم که الله آن را دیداری مبارک بگرداند، و به ما و شما علم نافع و عمل صالح عطا کند؛ او بر هر کاری تواناست.

خداوندا ما را از دعوتگران به حق و یاران آن بگردان

وصلی الله علیه نبینا محمد و علی آله و صحبه و سلم.

*

فهرست

1.....	پایبندی به سنت و آثار آن
3.....	سخنان مجری برنامه
5.....	پای بندی به سنت و آثار آن
42.....	پرس و پاسخ
71.....	فهرست